

صدای سمپادیاها

در آداب توت خوری اطراف مدرسه در روزهای تابستان و باقی قضا...*

این روزها** سراسر این اطراف از جنوب تا شمال، از شرق تا غرب هرکجا که بگویی پر از درخت توت است، سیاه و سفید. بیاید از این منابع تمام نشدنی خدادادی نهایت استفاده را ببریم و نگذاریم که این توت‌ها روی خیابان‌ها فرش شوند و مثل برگ زیر پای عابران له. آخر می‌دانید آن قدر رسیده‌اند و سنگین شده‌اند که به ضرب تلنگری، یا بادی فرو می‌ریزند.... اگر دهانتان آب افتاده ادامه مطلب را بخوانید تا شما را از کم و کیف کار آگاه کنیم.

درختان توت سفید را فقط در مسیر حرکت بررسی کنید، زیاد هم سرشان وقت تلف نکنید. اگر راه بروید و از هر کدام دوتا بخورید بعد از چند صد متر دیگر دلشان هیچ چیز نمی‌خواهد. اما مسأله اصلی درباره توت سرخ (توت سیاه) می‌باشد. اینگونه درختان پربرکت، نه اینکه کم باشند. ولی به نحوه‌هایی می‌شود گفت پنهان‌اند. پس اول از یک منبع موثق و قابل اعتماد آدرس یک درخت

* حامد شکوری / والسلام / نشریه داخلی مجمع فرهنگی شهیدآزاده‌ای اصفهان / شماره نهم، تیرماه ۱۳۸۲

** این مطلب زمانی به دست ما رسید که توت‌ها بر روی درختان به هر عابری چشمک می‌زدند و این مطلب، مطلبی کاربردی با درون مایه‌ای طنز بوده که می‌توانست اهداف نویسنده را دنبال کند؛ اما به دلایل مختلف این مطلب زمانی به رؤیت شما می‌رسد که احتمالاً توتی بر درختی باقی نمانده است و همه آنها خشک شده بر روی زمین هستند. ضمن عرض پوزش از نویسنده محترم، امیدواریم دیگر چنین اتفاقاتی تکرار نشود. (مدیر مسئول والسلام)

خوب و قشنگ و بالارفتنی! را بگیرید. اگر از ما بخواهید چندتایی در چننه داریم؛ اطراف دانشکده دندانپزشکی در روایتی آمده است که چندتایی درخت توت هست که بهتر است هرچه زودتر بروید و استفاده کنید.

با یادآوری ماجرای قفس و باقی قضایا و ناجوانمردانگی‌هایی که این دانشگاه به سرمان آورده است، سعی کنید توت‌ها را از درخت بکنید طوری که دستتان به خون آنها آلوده شود و بعد زیر دندان آنها را له کرده و بالاخره خون آنها را با نهایت لذت سربکشید. یادآوری اینگونه مسائل لذت توت خوردن را مضاعف می‌کند. قید و بندها و باکلاس بازی‌ها را کنار بگذارید. آن قدر دور درخت توت سرخ چرخیدن فایده‌ای به حال شما ندارد، جز اینکه مهره گردنتان درد بگیرد و آب دهانتان بیهوده هدر رود. مطمئن باشید که اگر دل را به دریا بزیند و بالا بروید، آسمان به زمین نخواهد آمد؛ فقط یکی دو متر نزدیکتر خواهد شد. پیشنهاد اکید ما به شما این است که خودتان را از عالم دیگری که در آن بالاست محروم نکنید، عالم با صفا و چشم نوازی است. مطمئن باشید تا کیلومترها کیلومتر هیچ دیاری نیست که ببیندتان. حیوان‌های وحشی هم آن دور و اطراف نیستند که شما به عنوان نماینده نسل انسان پیش آنها، انسانیت را به زیر سؤال برده باشید... این را بدانید که درخت دوست شماست؛ فقط باید از آن به خوبی استفاده کنید.

آن بالا، کم کم از روی غریزه‌ای که بالقوه در وجودتان هست، با انواع تکنیک‌ها، آویزان شدن‌ها، پرش از شاخه‌ای به آن یکی، استفاده از دو دست برای توت خوردن بدون هیچ تکیه گاهی و همه و همه آشنا می‌شوید. خودتان را دست کم نگیرید؛ بگذارید بالای درخت غریزه‌تان هرطور که می‌خواهد شما را بچرخاند و بچراند. اگر یک بار لذت اینگونه کارها را چشیدید دیگر نمی‌توانید تا این کمرکش کوه (مدرسه شهید اژه‌ای) بیایید و از توت سرخ خوری صرف نظر نمایید.

توت‌های کال را هرگز نخورید. به آیندگان هم رحم کنید و اینقدر خودخواه نباشید. آنقدر رسیده هست که ظرفیت شما را تکمیل نماید. فقط سعی کنید روی درخت نرم حرکت کنید و از ورجه‌ورجه‌های زیاد و بی‌مورد جدا خودداری نمایید تا توت‌های رسیده‌ای که به مویی بند هستند را حیف نکنید. همه این‌ها که گفتیم تکنیک‌هایی است که از روی غریزه خودتان انجام خواهید داد.

به این نکته توجه داشته باشید که افراط در هر کاری بد است، در این مورد هم از افراط به شدت پرهیز کنید. مرتباً به پشت خود نگاه کنید تا مبادا فراموش کنید که دم ندارید و خدای ناکرده حرکت نابخردانه‌ای از شما سرزنند. درست است که شما ریشی در این راه سرخ کرده‌اید، اما از ترکه‌های

نازک آویزان شدن هم کار شما نیست.

امیدوارم این نوشته باعث شود که این توت‌های خدا کمتر روی زمین بریزد و اسراف شود.

انسان، آسمان، معبود*

وقتی به آسمان می‌نگریم صدای تاریخ را در آن بخوبی حس می‌کنیم. گویی صدای فریاد انسانها در آن جمع شده است. برای لحظاتی خودمان هستیم و خودمان. و در نهاد خود تنها یک چیز را می‌یابیم. تنها و تنها یک چیز. و آن صدایی است که ما را به سمت پروردگار این عالم بیکران سوق می‌دهد. به سمت چیزی یگانه میل پیدا می‌کنیم. و آن خداست. خدایی که، بی شک او جهان را آفرید و ما را. تا در آن زندگی کنیم. زندگی نه به معنای زیستن بلکه به معنای زندگی کردن، دوست داشتن و از خود گذشتن. زندگی‌ای که در آن به خالق عشق بورزیم.

زندگی‌ای که حکم نردبانی را دارد که ما را به خالق می‌رساند. دنیایی که مادر آن زندگی می‌کنیم جایی پر سروصدا و شلوغ نیست. دنیای امروز دنیای شکست انسانهای آزاده نیست.

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم عبارتست از، جایی برای ایستادن و یک آسمان پرنور و بیکران. آسمان با ماست و محرم رازهایمان و همصحبت تنهاییهایمان. و شاید زنده نگه‌دارنده‌ی یادمان. در دنیایی که در آن وسیله برای رسیدن به معبود کم است، آسمان وجود دارد. چیزی که ما را مستقیماً به سوی معبودمان می‌راند. آسمانی که درخشندگی و وسعت آن ما را به درخشش و تکامل پروردگارمان می‌رساند. آری، به راستی آسمان بزرگراهی است که به رستگاری ختم می‌شود و این است که همواره منجمان بزرگ «عاصی‌های تاریخ‌اند نه آرام‌های تاریخ».

